

جهان در گذرگاه امپریالیسم

شاید تنها گزینه‌ای که ما، مردم وامانده از پیشرفت، داشته‌ایم همین بوده است که دورماندن خود را از گردانه‌ی تمدن بپذیریم. اکنون ما با شگفتی از این تمدن و با ترس از پسماندگی خود به دنبال این گردانه می‌دویم و برای سوار شدن به این گردانه باید همگام و در سوی گردش آن بچرخیم تا بتوانیم به این انجمن* وارد شویم. از این روی ما ناچاریم که دستورهای پیشتازان جهان را اجرا کنیم تا از پشتیبانی آنها برخوردار شویم و کاستی‌های* خود را بپوشانیم.

شاید سر به فرمان جهانداران نهادن آسان‌ترین راهی است که ما را به کاروان آنها نزدیک می‌کند. شاید هم ناکزیریم که ما نیازهای خودمان را و دستور برآوردن این نیازها را از فرمانروایان تمدن بپرسیم. با اینکه ما به دانش پیشرفته‌ی* کشورهای فرمانروا نیازمند و آنها به نادان بودن ما نیاز دارند ولی دستکم ما اجازه داریم که در این مورد بیندیشیم.

جهانداران از پیشرفت دانش و بینشی که دارند به فرمانروایی جهان رسیده‌اند و ما از پسماندگی و نیازی که به وجود آمده است سر به فرمان آنها نهاده‌ایم ولی نادانی و ناتوانی ما از بینش خود ماست. اگر ما بتوانیم با چشمان خودمان به جهان هستی بنگریم شاید نیازی نباشد، آنچه را که می‌بینیم، دیگران برایمان تفسیر کنند و شاید هم آنگاه بتوانیم دانایی و توانایی خود را بازسازی کنیم.

کشورهایی که زودتر از کشورهای دیگر به دانش و ساختن ابزارهای مدرن دست یافته‌اند آنهایی هستند که امروز راه و سوی پیشرفت تمدن را پیش‌نویس می‌کنند. یعنی امروز مردم جهان باور دارند که "پیشرفت تمدن" تنها همان مفهومی را دارد که کشورهای پیشرو از آن سخن می‌گویند.

بر این پندار هر کشوری که خواهان پیشرفت بشود باید از این راه بگذرد تا بتواند در راستای تمدن جهان گام بگذارد. البته به کردار گزینه‌ی دیگری هم وجود ندارد چون بازار هر کشور وامانده‌ای در برنامه‌های کشورهای پیشرو گنجانده شده است. از سویی در اجتماع بازمانده از این کاروان نیاز روزافزونی به کاربرد ابزارهای مدرن ایجاد شده و این نیاز زمان را بر آن مردم تنگ و آنها را ناچارتر کرده است.

چون بازدهی ابزارهای پیشین، در برابر میزان تولیدی که از به کاربردن ابزارهای مدرن به دست می‌آید، بسیار ناچیز است و از سویی ابزارهای مدرن سختی کار را از دوش انسان برمی‌دارد و شادی‌های زندگی را در دورنمای آینده نشان می‌دهد. این است که بیشترین مردم شیفته و فریفته‌ی دست‌آوردهایی هستند که در کشورهای پیشرفته به نمایش می‌گذارند.

خیلی کوتاه می‌توان گفت: تنها چاره‌ای که همه‌ی کشورهای جهان دارند این است که شیوه‌ی زیستن خود را با فرآورده‌های تمدن پیشرفته هماهنگ سازند تا بتوانند از برآیند ابزارهای مدرن بهره‌مند شوند. این پیشرفت نه تنها شیوه‌ی زیستن را در جهان همسان می‌سازد بلکه ارزش‌هایی که خانواده و شهروندان را به یکدیگر پیوند می‌داده است پاره و مردم را، که در اندیشیدن پراکنده شده‌اند، با بندهای قانون به تکاپو وادار می‌کند.

برای اینکه مردمان، وامانده از این تمدن، بتوانند شایستگی خود را در شیوه‌ی زندگی مدرن نشان دهند باید سازمان‌هایی را برپا کنند که در سامان جهانی قانون بندی شده‌اند. یعنی سازمان‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، قوقی، تاریخی و فرهنگی در هر کشوری باید در پوششی باشند که فرمانروایان تمدن دستور داده‌اند.

همچنین پیشرفتگان تمدن، برای پیشبرد برنامه‌های جهان‌آرایی، راستا و گسترش هر پدیده‌ی اجتماعی را مرزبندی کرده‌اند. یعنی درون‌مایه‌ی پدیده‌هایی بسان سیاست، تاریخ، دانش و □ فوق را آنها پیش‌نویس می‌کنند. آنها می‌دانند که این آگاهی‌ها را در کجا و چگونه باید آموخت و در کجا و چگونه می‌توان بکار برد. بر همین اساس هم آنها در دانشگاه‌هایی همسان سیاستمداران، دانشمندان و □ قوقدانان را هم‌پایه و هم‌اندیش پرورش می‌دهند.

البته در این سامان هر کس آزاد است که در هر موردی اندیشه کند ولی اگر آن اندیشه برون از این روند باشد پیوندی با این کاروان پیدا نخواهد کرد. اندیشه باید بازاساز یا بازاریاب باشد و بالاخره اندیشه باید در بازار اندیشه‌ها به فروش برسد و هرآنچه که خریدار نداشته باشد بی ارزش شمرده می‌شود.

در رهگذار جهان‌آرایی، سرزمینی را می‌توان کشور خواند که سازمان‌های ویژه‌ای آنرا کشور بنامند، می‌توان کشوری را به چند کشور بخش کرد یا کشورهای را به هم چسبانید اگر سازمان‌های فرمانروا بپذیرند. جهانداران می‌سنجند که در کجا آزادی و آزادی چگونه است، آنها می‌دانند به کدام کشور باید در چه زمینه‌ای کمک کرد تا به کاروان پیشرفت تمدن نزدیک شود و آنها هستند که راستای پیشرفت را در هر کشوری نشانه‌گذاری می‌کنند و نیز آنها می‌دانند که چه کسانی بشر هستند و □ فوق بشر چیست.

شاید از این دیدگاه گسترش جهان‌آرایی یا امپریالیسم برای برخی دلخراش و زشت باشد ولی این زشتی نشان بدبینی نیست. شاید هم از خوش‌بینی بیشتر روشنفکران جهان است که هیچ‌گونه کاستی یا نارسایی در سامان سازمان‌های جهانی آشکار نمی‌شود.

به هر روی در گذرگاه این پیشرفت، □ کمرانان چنین برداشت کرده‌اند که نیازهای اقتصادی و اجتماعی آنها زمانی برآورده می‌شوند که پوسته‌ی سازمان‌های کشوری را براساس دستورهای جهانداران بسازند تا در سامان آنها هموند بشوند. از سویی دیگر □ کمرانان باید به درستی شیوه‌ی زیستن را، برای مردمی که در کشورهای پسمانده زندگی می‌کنند، دگرگون سازند تا نیازهای آنها با تولیدهایی که در کشورهای فرمانروا استاندارد شده‌اند هم‌آهنگ باشند. یعنی نیازهای خانوادگی یا اجتماعی تنها در به کاربردن دست‌آوردهای تمدن پیشرفته برآورده می‌شوند.

با این وجود به کاربردن ابزارهای پیشرفته نشان پیشرفت بینش و فرهنگ مردمان نیست. این است که کارکرد سازمان‌های تازه، که در کشورهای پسمانده برپا می‌شوند، بر اساس همان شیوه‌ای است که مردم از دیرزمان در دیگر بخش‌های اجتماعی داشته‌اند. یعنی اگر سازمانی به نام "عدلیه" در مملکت اسلامی برپا شود کارکرد آن به نسبت □ کام اسلامی "قصاص" است نه دادگستری.

به راستی فرمانروایان پیشرفت هم تنها به پوسته‌ی سازمان‌های نمایشی، که در کشورهای پسمانده ایجاد می‌شوند، برخورد می‌کنند و با درون‌مایه‌ی □ کومت وامانده‌ی این کشورهای کاری ندارند. همانگونه که شرکت‌های بازرسی، برای اینکه بتوانند کالاهای گوناگونی بسان سنگ، روغن، گاز، پارچه، مس، فولاد، نشادر و سیگار را به آسانی بر روی کشتی‌های خود سوار کنند، از مشتریان می‌خواهند که هر کالایی را در جعبه‌هایی (Contaiers)، که درازا، پهنا و بلندی آنها با یکدیگر برابر هستند، بگذارند تا کارکنان بتوانند کالاهای گوناگون را یکسان و یکنواخت در کشتی‌های بزرگ کنار یکدیگر و بر روی یکدیگر انبار کنند. با همسان کردن پوسته‌ی کالاهای گوناگون می‌توان با همه‌ی آنها یکسان رفتار کرد و می‌توان آنها را به آسانی با کامیون‌هایی یکسان جا به جا کرد. می‌توان گفت که سازمان‌های بازرسی کالاهای گوناگونی را بازرگیری نمی‌کنند بلکه آنها تنها جعبه‌های یکسانی را از باراندازی به باراندازی دیگر می‌رسانند.

به همین سان هم باید شیوه‌ی □ کومت کشورها در پوسته‌ای همسان جایگزین بشوند که دسته بندی کردن آنها آسان

باشد. از این همسانی کشورهای فرمانروا می‌توانند در هر جامعه‌ای هر اندازه هم که وامانده باشد تمدن یا بهتر بگویم بازار فروش کالاهای خود را گسترش دهند. البته، همانگونه که اشاره شد، کارکرد سازمان‌هایی که کومت‌های نوآموز به نمایش می‌گذارند تصویری است که مردم از معیارهای مذهبی برداشت کرده‌اند. بدین‌سان هم رفتار کومت با مردم نیز تصویری است از کامیت خالق بر مخلوق. مفهوم آزادی هم در ذهن مردم مسلمان یعنی آزاد بودن در اجرای کام اسلام و آزاد بودن در سرکوب کردن آزاداندیشان است. ولی مفهوم آزادی، در بینش مردمانی که فرهنگ آنها پیشرفته باشد، سامانی است که در آن اندیشه‌ی انسان بتواند بدون ترس آزادانه بازگو شود. کارکرد نمایش‌های انتخاباتی هم در کشورهای مسلمان این است که مردم مسلمان با خلیفه یا وکیل الله بیعت می‌کنند که او اوامر اسلامی را اجرا کند تا آن مردم به سوی جنت رانده شوند. خلیفه نماینده‌ی الله است نه نماینده‌ی مردم. ولی مردمی که آزاده باشند کسی را برمی‌گزینند که نماینده‌ی آنها باشد تا او خواسته‌ها مردم را پی‌گیری کند. برای کشورهای فرمانروا بیعت کورکورانه‌ی پیروانی که از نادانی وظیفه‌ی شرعی خود را انجام می‌دهند با کسانی که آگاهانه نماینده‌ی خود را برمی‌گزینند تفاوتی ندارد. زیرا در کشوری می‌توان برنامه‌های جهان‌آرایی را به پیش برد که کومت آن بتواند مردم را مهارشده به سویی دلخواه بکشاند و اینکه این کومت مردمی یا مردم‌ستیز باشد از پیشرفت برنامه‌های جهان‌آرایی نمی‌کاهد.

برای جهانداران مفهوم‌های عدلیه، مکه، مدعی العموم، قصاص، دیه و دیگر ابزارهای اسلامی، که برای سرکوب اندیشه‌ی انسان به کار برده می‌شوند، با پدیده‌هایی بسان دادگستری، دادگاه، دادستان، پادآفره، بخشش و دیگر پدیده‌های فرهنگی، که برای گسترش راستی و پیشگیری از ستمکاری پیدایش یافته‌اند، همسنگ هستند.

این گونه تفاوت‌ها در راه پیشرفت تمدن امروز جهان و گرمی‌ی بازار فروش کالای تولید شده چندان وزنی ندارند. زیرا آنگاه بازارفروش کالایی گرم می‌شود که مردم نیازمند آن کالا بشوند و اینکه خلیفه این بازار را فراهم کند یا نمایندگان مردم کالای تولید شده به فروش می‌رسد.

از این روی فرمانروایان می‌خواهند همه‌ی کومت‌ها با هر درون‌مایه‌ای در پوشش انتخاباتی پیچیده شوند تا بتوانند نامردمی بودن یک کام زورگو را در جعبه‌ی فوق بشر بگنجانند و پیمان‌های جهانی را یکسان و پایدار در پناه همان پوشش انجام دهند. اگر مردمی از پسماندگی زنانی را در کام صیغه به اجاره می‌دهند یا دختر بچه‌ها را در بازار عرب نشینان به فروش می‌رسانند این زشتکاری به عقیده‌های آن مردم بستگی دارد و عقیده داشتن تا عقیده به انسان‌ستیزی هم بخشی از فوق بشر شناخته شده است.

کشورهای فرمانروا نمی‌توانند برای مردمی، که برده منش هستند، دموکراسی یا برای مردمی، که آزاده هستند، دیکتاتوری بیاورند. زیرا چگونه می‌تواند کومتی براساس شیوه‌ای پایگیرد؟ که پایه‌های آن کومت با معیارهای سنجش مردم در تضاد باشند. مردمی که پیرو عقیده‌ای کهنه و پوسیده هستند کومت آنها هم براساس عقیده‌ی آنها پسمانده خواهد بود هر چند که سازمان‌های آن کشور در ساختمان‌های باشکوه به نمایش گذارده شوند. نمونه‌ی زنده:

کشور آلمان، پس از شکست هیتلر، بدون آنکه استقلال داشته باشد و بدون آنکه از پیروزمندان جنگ پروانه‌ی آزادی دریافت کند به سامانی می‌رسد که شایسته‌ی آزادگان است. ولی مردم عراق پس از شکست صدام، با وجود دریافت آزادی، در سامان دادن کشور، به کومتی می‌رسند که در خور مسلمانان است.

>> باده‌ی خوشگوار در تاکستان خوشگذار و از تلاش مغانه برمی‌آید و شراب ترشیده در پیمانه‌ی زرین هم گوارا نمی‌شود.<<

به هر روی کسانی که بتوانند آزادانه در هر موردی اندیشه کنند آنها نیز می‌توانند آزادانه در درون این سامان، که تا اندازه‌ای جبری است، خواسته‌های خود را شناسایی کنند. البته کسانی که پیرو عقیده‌ای، یعنی عبد الله، باشند با وجود به کار بردن ابزارهای مدرن از پیشرفت‌های فرهنگی باز می‌مانند.

درست است، که در □کومت اسلامی، اندیشه‌ای می‌تواند گسترش یابد که برای پایداری □کومت سودآور باشد ولی اینکه اندیشه‌ی بیشتر روشنفکران در مرزهای □کام اسلامی خشکیده است نشان مسلمان بودن این روشنفکران است. برای این کسان اندیشه‌ای ارزشمند است که سودآور باشد. آنها به پدیده‌ای نمی‌اندیشند بلکه آنها به این می‌اندیشند که از چه راهی زودتر به پول می‌رسند. آنها در بازار اندیشه‌ها پرسه می‌زنند که اندیشه‌ای را در خور بازار از جایی برداشته و در جایی دیگر به فروش برسانند.

همان گونه که کشورهای وامانده ساختار سازمان‌های خود را از کشورهای فرمانروا دستور می‌گیرند به همین‌سان هم برخی از روشنفکران آگاهی‌هایی را، که در کشورهای بیگانه نوشته شده‌اند، زمینه‌ی پندارهای خود می‌سازند. برای اینکه، در این مورد ویژه، تفاوت "دانستن" و "پندار" روشن شود به نمونه‌ای اشاره می‌کنم.

پژوهشگران اروپایی به ویژه آلمانی چندین سال در مورد ریشه‌ی زبان‌های جهان پژوهش کرده‌اند. پژوهش‌های آنها برپایه‌ی کهن‌ترین نوشتارهایی بوده که گویش آنها تا به امروز برجای مانده است. نوشتارهای نامبرده کتاب‌های دینی پارسیان بوده‌اند که به زبان‌های پهلوی و سانسکریت، که با یکدیگر خویشاوندی دارند، نگاشته شده‌اند. این کتاب‌ها تا به امروز در موزه‌های هندوستان نگهداری می‌شوند.

زبان‌شناسان از پژوهش‌های خود به این برآیند می‌رسند که بیشتر زبان‌های جهان هم‌ریشه هستند که هرکدام در درازای زمان به گونه‌ای دگرگون شده‌اند. چون پژوهشگران آلمانی در این کار کوشاتر از دیگران بوده‌اند ریشه‌ی زبان‌های را "هند و ژرمن" می‌نامند و اشاره می‌کنند که زبان هندی از شاخه‌های این ریشه نیست. کشورهای اروپا برآیند پژوهش‌های نامبرده را می‌پذیرند ولی نام "هند و ژرمن" را نادرست می‌دانند و آنها ریشه‌ی این زبان‌ها را "هند و اروپایی" می‌نامند.

اگر چه پایه‌ی این پژوهش‌ها کتاب‌های کهن پارسیان بوده است و زبان هندی هم از شاخه‌های این ریشه به شمار نمی‌آید با این وجود وجدان پژوهشگران از نام "هند و اروپایی" نمی‌رنجد. شاید هم برای زبان‌شناسان جهان پذیرفتن نام "هند و اروپایی" یک دروغ زیرکانه‌ی فرهنگی بوده است. چون پژوهش‌های آنها با همیاری‌ی موزه داران هندوستان انجام پذیر بوده است و ایرانیان هم که، از اسلام‌زدگی، ارزش‌های فرهنگی را جاهلیت و کفر می‌دانستند.

البته پاداش کوشندگان دانا چنین است که آنان کاروان سالار تن‌پروران وامانده می‌شوند. آن کس که سودجو ولی تن‌پرور است باید از ریزه‌هایی برداشت کند که جویندگان گستاخ پس انداخته‌اند. بهره‌ای که می‌خواستم از این پرگویی بگیرم اشاره به از خود بیگانگی و نابخردی‌ی بیشتر دانشدانان ایرانی است که آگاهی آنها از همین ریزه‌های پس‌افتاده گردآوری شده است.

زمانی از یک استاد زبان‌شناس آلمانی، که زبان فارسی و پهلوی و بیشتر زبان‌های اروپایی را به نیکویی می‌داند، در این مورد پرسیدم: آیا سزاوار نبود که ریشه‌ی این زبان‌ها "پارس و اروپایی" نامیده می‌شد؟ پاسخ داد: به راستی □ق با تو است، ولی راستی تا جایی پیشروی دارد که دروغ فرمانروایی نداشته باشد.

همین پرسش را از یک ایرانی کردم، که او ریزه‌هایی از برآیند این پژوهش‌ها را خوانده بود و گمان می‌کرد که او هم زیاتدان شده است، او از این پرسش آنچنان برآشفقت که گویی با آوردن نام "پارس" خون پیامبرانش ریخته می‌شود. با خشم پاسخ داد: نام "پارس و اروپایی" سد در سد مسخره است چون اگر درست می‌بود من تا کنون این نام در کتابی خوانده بودم.

درست است که ما ایرانیان ریزه خوار و پیرو پیشرفتگان تمدن زنده‌ی جهان هستیم ولی دستکم می‌توانیم میزان راستی و درستی آگاهی‌های را که به ما می‌فروشند بررسی کنیم. شاید برای برخی از ایرانیان که هویت خود را فراموش کرده‌اند بهتر باشد که کسانی به آنها هویت اسلامی را پیشکش کنند. چون برای آنها آسان‌تر از آن است که آنها بخواهند به راستی هویت خود را شناسایی کنند. با این وجود هویت دروغین با نهادهای درون این ایرانیان هم آمیخته نمی‌شود.

چون ایرانیانی که هویت خود را در اسلام باخته‌اند هرگز نتوانسته‌اند به درستی اسلام را در خود بیامیزند و مسلمان باشند بلکه بیشتر کوشیده‌اند که اسلام را به هویت گم‌شده‌ی خود بچسبانند. هم‌اکنون می‌بینیم که ایرانیان مسلمانان مشرک هستند نه مسلمانان موافق. آنها نه تنها امامانی پر قدرت در کنار الله خلق کرده‌اند بلکه به عبادت گورهای هزارساله‌ی آنها می‌پردازند. زیرا منش این ایرانیان بت‌پرستی است، از این روی، آنها در برابر هرکس که سر برافرازد به خاک می‌افتند و آنکس هم که سر برافراشته است خود نیز خاکسار دیگر کسی خواهد بود چون آنان به جز بردگی چیزی را نیاموخته‌اند.

به هر روی کومنتی که بر ما ایرانیان استوار شده است نمایان کننده‌ی بینش مردم ایران است. مردمی که برای عقیده‌ی خود دگراندیشان را می‌کشند، برای عبادت الله گوسپندان را قربانی می‌کنند، برای گستردن ترس گروگان‌ها را گردن می‌زنند، آنها هم می‌توانند از تماشای جانکندن دیگران شادمان بشوند.

ولی مردمی که جان انسان را گرامی بدارند هرگز کمرانان آنها نمی‌توانند انسانی تا جانوری را سنگسار کنند.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: MarduAnahid@yahoo.de

* (پسان کومت اسلامی که به گمان، برخلاف خواسته‌ی کشورهای غربی، می‌خواهد فن‌آور هسته‌ای بشود. او برای وارد کردن این دانش بیش از هر زمانی سر به فرمان جهانداران می‌سپارد تا بتواند با این هیاهو پسماندگی‌های اسلام را پنهان کند و چنانچه او به این افزار دست‌یابد بیش از پیش به کشورهای غربی وابسته خواهد شد)

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>